

« () — §*§*§* چهارشنبه بیست و پنجم §*§*§* — () »

صبح از خواب برخاستیم بعد از هر روزه آب خوردیم و سوار شدیم قدری گردش کردیم و بعد رفتم بیارک پستف جایی خوردیم و آمدیم منزل چهار خوردم چهار ساعت بفر و بمانده رفتم بوار پته عضد السلطنه و بین السلطنه هم که از این آمده بودند همراه ما بودند بازی جنگی قدره بود و نفر دو نفر میامند باروی بسته جنگی قدره میگردند هوای حبس بدی داشت و اریته که احوال ما را بهم زد بازی هم مزه نداشت معلوم نبود کی غالب و کی مغلوب میشود و بخود دست میزدند نشستیم تا جنگی قدره تمام شد بعد آمدیم بیارک پستف جایی خوردیم بعد قدری گردش کردیم بنا بود برویم بتار ارفون که بازی اسب و بعضی بازیهای تازه بیرون میاورند و موقوف کردیم قرار دادیم که فردا شب برویم فخر الملک و سیف السلطان هم که از برک آمده بودند در و اریته بحضور رسیدند بعد هم تا سه ساعت از شب گذشته پیش ما بودند صحبت میکردند تفصیل بر الکراف فخر الملک فرمودیم در روزنامه بنویسند از قراریکه عرض کرد شهر بر الکراف آهمن از کارلسباد سه ساعت و نیم راه است هوایش نسبت بانجا خیلی گرم است و آب بدی دارد از شهرهای قدیم و پای تخت بوهم و جزو اطریش است شهر بزرگی است و در جلگه واقع شده اهالی اغلب یهودی و زبان چک حرف میزنند چندان صفائی ندارد و قتیکه آمده بودند از نزدیکی همان کوه هائیکه ما شکار رفته بودیم گذشته بودند عرض میکردند در مراجعت بانجا که رسیدیم هوای آنجا تغییر کرده و خشک شد قلمدان و شمعدان مطلقاً هم رای ما - و قات آورده بودند خیلی خوب بود و مطبوع افتاد سیف السلطان تعریف میکرد از رعد و برق و بارانیکه آنجا آمده بود و ترن هائیکه از الکتریک قوه گرفته حرکت میکند خیال میکردمانند ما هم و حال آنکه در دو سال قبل مادر استاندیده بودیم تا سه ساعت از شب گذشته صحبت کردیم و بعد آنها رفتند ما هم خوابیدیم *

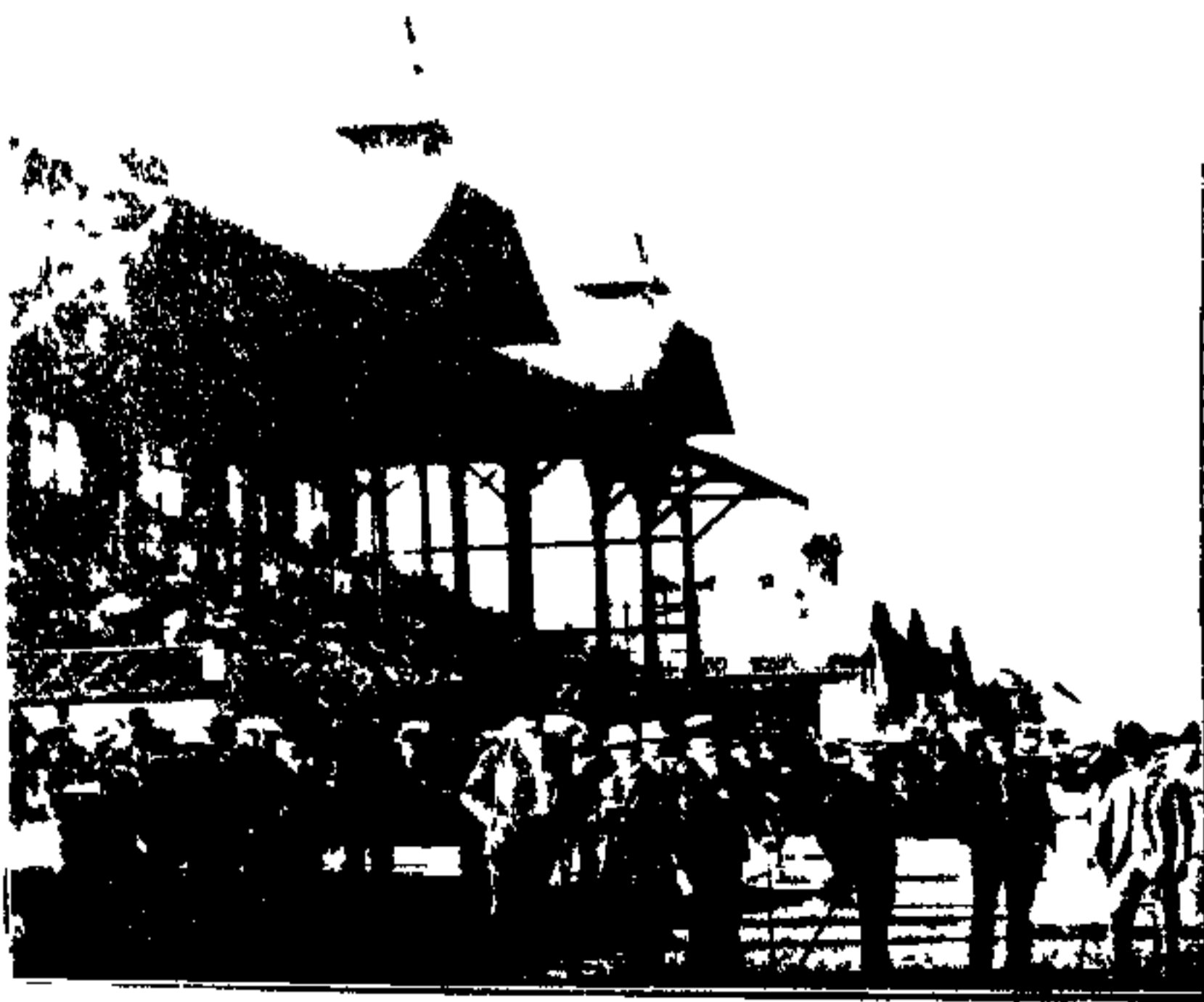
« () — §*§*§* پنجشنبه بیست و ششم ربيع الاول §*§*§* — () »

صبح از خواب برخاستیم چون باید کم آب را کم کنیم امر و زیک استکان آب خوردیم و بعد سوار کالسگه شدیم از یکحوض گذشتیم رفتم تار سیدیم بسنت لئارد فخر الملک سیف السلطان ندیم السلطان امین حضرت بودند میرزا ابراهیمخان دکتر هم بود بکرن و بچه نشسته بودند دوز بازی میکردند بفخر الملک فرمودیم بدهستی عرض کرد بلی آنها که بازی میکردند فخر الملک بجا عرض میکرد وضع بازی آنها را بازی دین هم داشتند گرفتیم و با فخر الملک بازی کردیم بعد پدر این پسر بایکرن دیگر آمدند ما پیشنا ختم بنوسط مسیو اولیزدیر کتره هتل معرفی شدند معلوم شد این پسر پسر همین مرد بود و این زن هم زنی بود و خودش از اهالی وینه بود آدم درستی بنظر آمد بعد جایی خوردیم و مراجعت نمودیم از راه بالای قیصر یارک آمدیم منزل دم هتل که رسیدیم جناب اشرف آتالک اعظم بحضور رسید (کل بفرا) بحضور آورد مطالبیکه داشت عرض کرد ما هم فرمایشاتی که لازم بود فرمودیم و رفت قدری توی بانچه راه رفتم موثق الملک بود و بعد آمدیم بالانهار خوردیم بعد از نماز چند قطعه عکسهاییکه بزرگ کرده بودند عکاسی بحضور آورد ما شب هم بنا است برویم

بتاثر افتون عصری رفتم پیرك پستف گردش کردیم شامزاده ها عضد السلطه و بین الدوله همراه بودند چائی میل فرمودیم تا وقت رسید آمدیم بتاثر حقیقتاً امشب بازیهای خوب کردند بازیهای پیشرا دیده بودیم هیچ دخلی نداشت دو نفر زن سیاه رنگ آمدند آواز خواندند خیلی خیلی با مزه بودند یکی الاغی سوار شده بود بالاغ عشق بازی میکرد دختنده داشت اسبی را آوردند که مثل یک نفر آدم فهمیده آنچه میگفتند بازی میکرد خیلی حرکات غریب غریب میکرد مثلاً بلند شده بود یکدستش را گذاشته بود توی طاقچه و یکدستش را روی شانه زنی که آن زن زردست اسب ایستاده بود گذاشته و ابد آسگنی خود را روی دختر نینداخته بود و یکدفعه اسب سرش را زمین گذاشته پاهایش را هوا کرد در صورتیکه دختره نصف تنه اش را روی اسب و نصف تنه اش را روی کنده چوبی که گذاشته بودند انداخته بود بعد از آنکه اسب بازی تمام شد یک نفر که مثل لباس عثمانی ها پوشیده کلاه فینه بر سر گذاشته بود جلو اسب را گرفته آورد جلو ما دو مرتبه اسب تعظیم کرد دست زدیم باز اسب تعظیم و اظهار تشکر کرد خیلی چیز غریبی بود بعد بازی بچهارا که سابقاً هم نوشته بودیم کردند تقریباً دو ساعت و نیم تا طول کشید چیزی که در این دو ساعت و نیم دیدیم و اسباب تعجب است چیز خوردن مردم است که متصل چیز میخورند آنجا که نشسته اند بعد بازی تمام شد آمدیم منزل منزل ~~که~~ رسیدیم قدری صحبت کرده بعد خوابیدیم

§ — () § (جمعه یست و هفتم ربیع الاول) § — §

صبح برخاستیم امروز آب تمام شده دیگر نباید آب بخوریم جناب اشرف اتابك اعظم يك استکان آب باید بخورد خورد و با ما آمد رفتم خانه ارشید و شس الیزا ویت نوه اعلی حضرت امپراطور کارت گذاشتیم و از انجا رفتم به بر جیکه اغلب روزها انجا میرفتم چند کارت پستال نوشتم بین الدوله و سایرین و بعد آمدیم بمنزل نهار خوردیم و بعد از نهار قدری استراحت کردیم بعد رفتم به سیرك امروز سیرك را مخصوص خودمان گفته ایم حاضر کرده اند و ارشید و شس و تمام خانه و اده سلطنت که انجا بودند مهمان ما بودند به سیرك و ارد سیرك که شدیم قفسی از آهن گذاشته بودند هفت هشت شیر بسیار بزرگ بالدار توی قفس بودند دختری بسن هیجده نوزده ساله آمد و رفت توی قفس بیش شیرها شلاقی در دست گرفته شیرها را فرمان میداد گاهی تمام سر پامی ایستادند و گاهی الاکلنگ بازی میکردند زنده میگذاشت حکم میکرد شیرها از روی زنده جستن میکردند بعد کلاه خودش را برداشت شیر بزرگی بود دهان شیر را باز کرد و کله خودش را برد توی دهان شیر مدتی نگاه داشت حقیقتاً حرکات غریب و عجیب میکرد که عقل حیرت میکند بعد از مدتی که با شیرها بازی کرد آمد بیرون و همه دست زدند و تحسین کردند ما هم يك مدال باو مرحمت فرمودیم بعد بند بازها آمدند جست و خیزهای غریب میکردند چشم يك بند باز را بستند با چشم بسته بند بازی کرد خیلی کارهای غریب کردند اسبها بازی کردند يك مرد دلخنی در وقتیکه اسب میدوید خودش را طوری از روی اسب زمین میزد که خیلی مضحک بود خلاصه بازیهای خوب کردند بعد از نماش سوار کالسکه شده آمدیم منزل شام خوردیم استراحت فرمودیم



(*) — (شنبه بیست و هشتم ربیع الاول) — (*)

صبح را برخاستیم و چائی خوردیم بعد کالسکه خواستیم سوار شدیم با فخر الملك و سیف السلطان و امین حضرت رقیم بگردش از توی جنگل گذشتیم رقیم تا رسیدیم به پارك سنت لئون قدری گردش کردیم و برگشتیم آمدیم از بالای قصر پارك تا رسیدیم به تیر اندازی كوچك با سیف السلطان نذر بستیم گلوله های كه میامد و میگذشت میزدیم ما هر چه انداختیم زدیم سیف السلطان به شش تا رسید كه ما نایست تا زدیم بعد آمدیم به عكاسی كوچك هوا بد بود يك عكس انداختیم آنها خوب نشد بعد آمدیم منزل نهاری خوردیم عصر را هم رقیم به قصر پارك شاهزاده ها و جناب اشرف اتابك اعظم همراه ما بودند چائی خوردیم گردش کردیم و آمدیم منزل امشب را مسیوا و از دیر كتر هوتل چراغان و آتشبازی ترتیب داده بود آمدیم پائین جمعیت زیادی مرد و زن بودند آتش بازی های كوچك نمود چراغانی کرده بودند تماشائی کردیم و آمدیم توی اطاق مجلس بالی بود چند نفری رقصیدند مجلس خنکی بود قدری نشستیم تاشا کردیم بعد رقیم بالا اطاق خودمان حاجب الدوله فخر الملك سیف السلطان بعیر السلطنه آمدند قدری صحبت کردیم بعد آنها هم رفتند ما هم خوابیدیم

(*) — (يكشنبه بیست و نهم ربیع الاول) — (*)

صبح برخاستیم و سوار شدیم آقاها و فخر الملك با ما توی کالسکه بودند رقیم تا از يك حوض گذشتیم بعد پیاده شدیم و خیلی پیاده راه رقیم ندیم السلطان و امین حضرت هم بودند درس ها ما را مذاکره کرده بودیم بقدر سه هزار و هشتصد قدم پیاده راه رقیم تا رسیدیم به پارك سنن لنارد چائی خوردیم و قدری گردش کردیم و آمدیم از راه بالای قصر پارك از توی شهر آمدیم به مغازه و رشو فروشى قدری اسباب و رشو خریدیم برای آقاها چاقو و صكناجه و بعضی اسبابها خریدیم و آمدیم منزل نهاری خوردیم دو ساعت و نیم بعد از ظهر اسب دوانی است رقیم با اسب دوانی یعنی بازار حسن فروشها جناب اشرف اتابك اعظم و سایرین هم در ركاب بودند رقیم و در عمارتی كه از جوب ساخته اند نشستیم آرشیدوشس و شاهزاده خانم ها بودند ما هم تاشا میگردیم خلاصه اسب دوانی آنجا میدانش كوچكتر از اسب دوانی طهران است ترتیب اینها هم مادرست نمیدانیم از بعضی نرها كه كنده بودند و زرده های میجستند با آرشیدوشس نذر بندی کردیم يك دفعه بردیم شمس الملك هم بود دو دفعه هم با شمس الملك نذر بستیم و با ختم این همان میدان اسب دوانی است كه روزها كه گردش میرقیم اغلب از پهلوئی آن میگذشتیم مردم هم خیلی نذر بندی میگردند بعد از اتمام اسب دوانی آمدیم بمنزل آرشیدوشس هم بانو شاهزاده خانم ها آمدند منزل عكس ما را انداختند ما هم عكس آنها را انداختیم شب هم آرشیدوشس و شاهزاده خانم ها آمدند مجلس سازی بود ارگت زدند بعد مراد خان آمدنارزد از ساز ایرانی خیلی خوششان آمد ناصرهایون بیانوزد خیلی خوب زد نشستیم خیلی صحبت کردیم و بعد برخاستیم رقیم با اطاق خودمان و بعد خوابیدیم

— (دوشنبه غره ربيع الثانى) —

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم دعاها مان راهم خواندیم و سوار شدیم بمین الدوله محسن خان پسر جناب اشرف اتابك اعظم رفته بودند گردش عضد السلطنه و امیر بهادر جنگ و فخر الملك باماتوی کالسگه بودند رفیم بگردش از پارک سنت لئون گذشتیم و آمدیم از بالای قیصر یارک بادورین کوچک دوسه تا عکس انداختیم و آمدیم منزل قدری توی باغچه جلو هتل راه رفیم و گردش کردیم . بعد نهار خوردیم چهار ساعت از ظهر گذشته آرشید و شش باد ختر هایشان آمده بودند برای خدا حافظی جناب اشرف اتابك اعظم هم بود قدری صحبت کردیم جایی خوردیم کتاب روزنامه سفر سابق خودمان را به آرشید و شش دادیم بعد خدا حافظی کرده رفتند ماهم با اتابك اعظم و سایرین رفیم به پارک فراخ فسال جایی خوردیم گردش کردیم . بعد آمدیم به تیراندازی چند تیر تفنگی به نشانه انداختیم و آمدیم منزل شب را با زاولیز آتش بازی و چراغان کرده بود جمعیت زیادی زن و مرد جمع شده بودند زن های زیاد بودند خیلی گردش کردیم . بعد آمدیم بالا با عضد السلطنه و بمین الدوله شام خوردیم . بعد از شام صروسك آمد قدری بیانوزد و آواز خواند و رفت ماهم خوابیدیم

— (سه شنبه دویم ربيع الثانى) —

امروز از کارلسباد ساعت هشت باید برویم بطرف استاند صبح برخاستیم دسته سرباز برای احترام آمده بودند دم هتل ایستاده بودند سوار کالسگه شدیم شاهزاده ها هم همراه ما بودند آمدیم به گار خلاصه ترن مخصوص حاضر بود سوار شدیم و راه افتادیم ترن بسیار خوبی است مایک سالون خوب و خوابگاه مخصوص داریم جناب اشرف اتابك اعظم هم يك سالون دارد و سایرین هم همه واگن های خوب رفیم طرفین راه همه سبزه و زراعت است و جنگل هم دیده میشود قدریکه آمدیم بسرحد باویر رسیدیم که جزو المان است اطراف راه همه کارخانه ها و دودکشها بود که دودشان باسمان میرفت نهار راهم توی ترن خوردیم آمدیم تا شب شدهوا هم گرم بود فخر الملك شمس الملك ندیم السلطان آقاسید حسین ناصرهایون بودند شب راهم نخوابیدیم شمس الملك و ناصر الممالک و خاصه خان پیش ما بودند از رودخانه رن گذشتیم سه ساعت از نصف شب گذشته صبح شد نماز خواندیم وقتی از کنار رودخانه رن میگذشتیم کشتی بزرگی هم که چراغهای الکتریک زیادی داشت آمد مادر ترن کشتی توی آب مدتی با ما میامد و تماشا کردیم خیلی قشنگ بود اطراف رودخانه هم چراغهای الکتریک عکس انداخته بود توی آب خیلی خیلی با صفا بود

— (چهارشنبه سیم ربيع الثانى) —

صبح ساعت هشت برخاستیم جایی خوردیم دعاها مان را خواندیم وزیر دربار بودند ندیم السلطان آمد در سهامان را مذاکره کردیم فخر الملك آمد حکایت بخوابی خودمان را برای آنها نقل کردیم چنین معلوم شد

منحصر بمانبوده اغلب بد خواب شده بودند قدریکه آمدیم بشهر کلونی رسیدیم از خاک باور هم دیشب گذشته بودیم و داخل خاک هتل که آنها جزو المان است شده بودیم صورت شرح اسامی منازل و مسافرت راه که در صفحه معین کرده اند و باید فخر الملک در روزنامه درج نماید از اینقرار است (کارلسباد) (اگر سن) (نور امبرک) (فورت) (وورستورک) (وایت نشل هان) (اشافامبورک) (منته) (کوبلاشز) (کولونی) که سرحد بلژیک است (هرپسنال) (لیژ) (آنس) (لودن) (مالین) (اتر) (بروژ) (اسناد) بکلونی که رسیدیم بجناب اشرف اتابک اعظم فرمودیم که ایندفعه پنجم است که از اینجا میگذریم از دیروز تا بحال از شصت هفتاد تونل گذشته ایم اما اگر تمام این تونل ها را رویم بگذارند قدریکه تونل سنکتارا ایتالیا میشود دو صدمه گذشتن از او را نداشت قدریکه آمدیم رسیدیم بسرحد بلژیک سعدالدوله باجنرال بلژیک و دو نفر صاحب منصب بلژیکی آمدند بحضور و معرفی شدند و آنگاه مخصوص پادشاه بلژیک را هم آورده بودند بنه بودند به ترن مایکس ساعتی هم نشستیم اما چون راه عبور بسایر و آنگه نداشت بازرقیم بواکن خودمان بعد آمدیم تا رسیدیم بشهر لیژ حاکم شهر و اجزای بلدیة بحضور آمدند قدری در کار توقف نموده ترن راه افتاد بعدسار خوردیم یک مرد که ضربی بود یکطرف سیلش بلند بود یکطرف کوتاه از ریشش سیلش درست کرده بود خیلی خندیدیم اسمعیل خان فرانس خلوت پیش ما بود باو نشان دادیم حیف که فخر الملک نبود که نشان بدهیم و درست خنده کنیم خلاصه بعد از نهار قدری خوابیدیم صبح جناب اشرف اتابک اعظم چند قطعه عکس جوایسهای ما را آورد تقدیم کرد یاد از ایام جوایسهای خودمان کردیم دیدیم سن رسیده است به پنجاه و یک هنوز هیچ کاری نکرده ایم که مرضی خداوند باشد تا چه کند همت خداوندی او امیدواریم بفضل ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین که محبت علی علیه السلام و اولادش ما را از همه خطرات و خطوات شیاطین حفظ کند بعد از خواب که برخاستیم فخر الملک را خواستیم تا الان که چهار و نیم از ظهر گذشته روزنامه ما را نوشت بعد مهندس الممالک آمد بعضی تلگرافها فرمودیم نوشت در میان این عکسهای ایام جوای میبکس مهندس الممالک بود که در تبریز قلمدان نگاه داشته و ما چیز مینویسیم هر چه حالا که در خاک بلژیک میرویم بکوجب زمین بایر و خالی السکنه دیده نمیشود تمام مزارع و تمام دهات مثل این است شهرها اتصال دارد اقدر آباد است آمدیم تا غروب وارد گار شهر اسناد شدیم با آنکه رسماً به بلژیک نیامده ایم دسته سر باز گارد و موزیک و حاکم شهر و اجزای بلدیة همه حاضر بودند پیاده شدیم از جلوصف سر باز گذشتیم موزیک زدند کالسکه حاضر بود دسته سواری هم همراه کالسکه ماتا هو تل اسکرت کردند و همراه بودند از همان راهی که دو سال قبل دیده بودیم آمدیم یک برج تازه دیدیم گفتند برای آب ساخته اند آمدیم بهمان هوئی که دو سال قبل منزل کرده بودیم منزل ما را همانجا قرار داده اند پارچه های ایرانی قالی و غیره همانطور که سابق دیده بودیم درست کرده بودند باز بهمان قسم دیدیم هوا هم گرفته دریا خیلی منقلب بود در قیم بالا باطاق خودمان روی گاری بلور قدری راه رفتیم همان است که بود و ابد آتفری نکرده است مختار پاشا را هم عرض کردند آمده است و اینجا است چون چند روزی در شهر کارلسباد بودیم لازم است مختصری

هم از انجاو چشمه های آب معدنی که دار دبنو سیم

§۰۰ — (جمعیة چهارم ربیع الثانی) §۰۰ — §۰۰

امروز صبح را که برخاستیم هوا خیلی منقلب و باد سختی می آمد دریا هم منقلب بود دیشب را الحمد لله خوب خوابیدیم صدق الدوله هم دیشب سه ساعت از شب گذشته از بران آمده بود بحضور رسید خیلی خوش حال شدیم از بشره اش هم همه چه معلوم بود که خیلی صدمه خورده است اگر میدانستیم با این همه صدمه درست نمیتوانستیم معالجه کنند بیک نفر حکیم خیلی عالم میسر دیم اورا معالجه کند حالا هم انشاء الله در پاریس باید بدهیم بحکیم صحیحی اورا معالجه کند خیلی از دیدن صدق الدوله مسرور شدیم حال سی و دو سال است شخصاً بخدمت میکند بملاوه آقاخان برادرش و اسدالله خان پدرش که تقریباً از چهل سال تجاوز است مشغول خدمت هستند یک ساعت ونیم بظهر مانده اعلی حضرت لثوبیل پادشاه بلژیک وارد این شهر شده و فوراً دیدن ما آمدند از دو سال قبل که دیده بودیم بنیه شان خیلی بهتر است قدری نشسته صحبت کردیم بعد رفتند ما هم بعد از ساعتی به بازدید رفیق جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار و بعضی از نوکرها بودند پادشاه را ملاقات کردیم دختر پادشاه هم انجا بود بسیار دختر عاقل خوبی است قالی در دو سال قبل به پادشاه وعده کرده بودیم گفتیم که داده ایم در تبریز و کرمان بیافند هنوز تمام نشده ولی نزدیک با تمام است انشاء الله همینکه تمام شد برای شما خواهیم فرستاد بعد آمدیم منزل باران زیادی آمد و برق و باران معرکه میگردید دریا تا لاطم غریبی داشت هیچکس از ترسش بیرون نمی آمد حتی درهای اطراف هم بسته بودند فاصله دریا هم تا عمارت تقریباً پنجاه ذرع است شب را خوابیدیم کشید بصیر السلطنه بود دریا هم تا صبح مثل توپ صدا میکرد

§۰۰ — (جمعیة پنجم ربیع الثانی) §۰۰ — §۰۰

صبح از خواب برخاستیم دعاها مانرا خواندیم و بعد رفیق یابن قدری بلیارد بازی کردیم و بعد آمدیم بالا مختار پاشا آمد بحضور با او هم خیلی صحبت کردیم وکیل الدوله کاغذ زیادی آورده بود نقشه سرحد سیستان و غیره بود احکام لازم را فرمودیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار رفیق بگردش یکی دو مغازه رفیق قدری اسباب صدف و غیره خریدیم بعد رفیق به کازین جناب اشرف اتابک اعظم هم آمدند بعد رفیق بقمارخانه انجمن تماشا کردیم حقیقتاً که دین اسلام ما تقدیر خوب است که اینطور اعمال را منع فرموده اند بعضی ها که قمار باخته بودند حاقی داشتند که آدم حیرت میکرد هزار مرتبه بر عقاید ما فروداگر چه مسلمانان هم بازی میکنند اما صرف انفعالی در آنها پیدا میشود و قبح اورا مبدانند بعد از تماشا آمدیم جلو دریا چند بطری انداختند توی آب با حالت موج با گوله خیلی خوب زدیم بعد آمدیم منزل اغلب پیش خدمت ما بکازین رفته بودند در کازین یک ارگی هست بقدریک دسته موزیک صدا میدهد بعد آمدیم منزل بالا موثق الملك آمد اسباب هائیکه خریده بودیم آورد ملاحظه نمودیم از دور بین کم شده صحبت شد بعد دور بین را پیدا کرده آوردند حقیقتاً خلقمان خیلی تنگ شده بود طرف عصر هم مطالب مؤید الدوله که از لندن مراجعت نموده و در استانبول بحضور رسید بر عرض رسید

باجزائیکه همراه او بودند آنچه باید مرحمت بشود مرحمت فرمودیم شب هم با فخر الملک و سیف السلطان صحبت میکردیم ایوان بالکن جلو عمارت را دادیم ذرع کردند صد ذرع طول و هفت ذرع عرض داشت نود شیشه در طول گلری است که هر یک از یک ذرع قدری بیشتر است که شهباز پر شیشه با چراغ الکتریک روشن میشود و بسیار قشنگ است بعد آمدیم با طاق وزیر دربار آمد بعد فخر الملک و موثق الملک و سیف السلطان و خیلی صحبت کردیم بعد خوابیدیم

— (شنبه ششم ربیع الثانی) —

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم رقیم پائین کنار دریا چند بطری انداخته بودند توی آب با گلوله زدیم جناب اشرف اتابک اعظم آمدند قدری صحبت کردیم خیلی راه رقیم کنار دریا . بعد آمدیم بالا کاغذ زیادی خواندیم و چند دستخط بطهران نوشتیم . و بعد نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم ساعت شش و نیم از ظهر گذشته شام مهمان اعلیحضرت پادشاه بلژیک هستیم در ساعت مقرر جنرال و صاحب منصبان آمدند لباس نیم رسمی پوشیدیم سوار شدیم رقیم بعمارت پادشاه که کنار دریا ساخته اند این عمارت خیلی شیهه است به کشتی کنار دریا منظر بسیار خوبی دارد با اعلیحضرت پادشاه دست دادیم و زراشان رئیس وزرا و وزیر دربار وزیر امور خارجه را معرفی کردند ما هم نوکرهای خودمان را معرفی کردیم کسانیکه با مادر سر میز شام حاضر بودند جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار امیر بهادر جنگ فخر الملک حاجب الدوله موثق الدوله موثق الملک قوام السلطنه و ککیل الدوله مهندس الممالک سعد الدوله مفخم الدوله امین حضرت شمس الملک بودند شام خوردیم . بعد از شام هم مدتی با پادشاه صحبت کردیم دختر پادشاه هم بودند مقارن مغرب مراجعت منزل نمودیم اعلیحضرت پادشاه تادم کالسکه مشایعت کردند خدا حافظی کرده بمنزل آمدیم در منزل هم توی بالکن صندلی و میز گذاشته بودند نشستیم و مدتی صحبت کردیم . بعد صدق الدوله و آقا سید حسین و بصیر السلطنه و ناصر هایون آمدند نزدیک نصف شب بود که خوابیدیم

— (یکشنبه هفتم ربیع الثانی) —

صبح از خواب برخاستیم لباس پوشیدیم . بعد رقیم پائین جناب اشرف اتابک اعظم را خواستیم بگردش رفته بودند ما هم بقدر دوسه هزار قدمی پیاده راه رقیم فخر الملک را خواستیم نبود سیف السلطان آمد فخر الملک هم بعد پیدا شد اتومبیل حاضر بود فخر الملک و سیف السلطان راتک تک توی اتومبیل نشاندیم وقتی فخر الملک نشست بمکانیک چی فرمودیم خیلی تند برود و خیلی تند رفت گاهی زمین بست و بلند که میرسد حرکت ضربی میداد بعد آمدیم بالا طاق خودمان نهار خوردیم . بعد از نهار قدری استراحت کردیم عصر را کالسکه خواستیم و سوار شدیم رقیم به بوا یعنی جنگل که دستی درست کرده اند خیابان های قشنگ و دریاچه های خوب داشت امروز یکشنبه و عید است مردم توی کوچه از دحام ضربی کرده بودند بخصوص وقت برگشتن که از توی شهر آمدیم از دم کور سال که

میگذشتیم خیلی جمعیت بود . بعد آمدیم منزل شب هم قهرالملک سیف السلطان آقاسید حسین بصیرالسلطنه بودند صحبت کردیم دورین بزرگ خودمان را میانداختیم به کورسال که تقریباً سه هزار قدم فاصله دارد از منزل ما در جلو چراغ الکتریک اگر آدم شناختی راه میرفت بخوبی شناخته می شد خیلی دورین خوبی است عصر هم که آفتاب توی دریا فروب میکرد تماشای ضربی داشت مثل يك طشت طلاي احمر خیلی خیلی قشنگ و با تماشا بود شعاعی بدریا انداخته بود يك خط مشعشع مثلثاتی که جالب دیده ناظرین بود . بعد از شام چون شب دوشنبه بود آقاسید حسین آمد روضه خواند و خوابیدیم

﴿ صورت آبهای معدنی است در کارلسباد ﴾

Sprudel	سپردل	58050 R
Muhlbrunn	ملبرن	3970 R—49070 C
Neubrunn	نبرن	47: R—58.70 C
Theresienbrunn	طرزین برن	45.6 R—57: C
Bernhardsbrunn	برناردسبرن	46.80 R—58.50 C
Elisabethquelle	الیزابتکنل	380 R—47.50 C
Felsenquelle	فلسانکنل	49.70 R—62.20 C
Marktbrunn	مارکتبرن	32: R—40 C
Kaiser Karlquelle	قبصر کارلکنل	37.40—46.30 C
Kaiser brunn	قبصر برن	38.50 R—48.10 C
Parkquelle	پارکنل	40.8 R—510 C
Franz Zosefquelle	فرانزکنل	51.40 R—64.20 C
Spitalquelle	سپیتالکنل	29.280 R—36.60 C
Hochbergerquelle	هوشبرزرکنل	31.120 R—38:90 C
Kronprinzessin Stefaniequelle	کرون پرنزسین استفانی کنل	16.4: R—20.50 C
Russische Kronenquelle	ریش کرونکنل	34.20 R—42.70 C
Schlossbrunn	شلس برن	33.80R—42.30 C

•• () •• ﴿﴾ دو شنبه هشتم ربيع الثاني ﴿﴾ — () ••

صبح از خواب برخاستیم بعد از صرف چای آمدیم پائین کنار دریا جناب اشرف اتابك اعظم آمدند و بعضی کاغذها از علا السلطنه از لندن رسیده بود برض رسائیدند مستوفی الممالک هم که آمده بود شرفیاب شد کمال مرحمت را نسبت باو فرمودیم بعد رقتیم برای هوتل کیتان که کنار دریا واقع است همینطور پیاده از کنار دریا تفریح کنان رقتیم از هوتل ماتا انجا دو هزار و شصت قدم است در مراجعت دادم سیف السلطان با قدم شمار قدم کرد خلاصه رقتیم بهوتل دوسه جبهه هلو و شلیل روی میز بود قدری هلو خوردیم و نشستیم بعد بارتن الکتریک اسوار شده رو بمنزل آمدیم جناب اشرف اتابك اعظم امیر بهادر جنگ فخر الملك سیف السلطان شمس الملك امین حضرت صدق الدوله بصیر السلطنه بامابودند بعد منزل آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت فرمودیم عصر را رقتیم برای زدن کبوتر تیراندازی کردیم بقدری نگاه شصت کبوتر زدیم و زیر دربار هم چند تا کبوتر خوب زد شمس الملك هم بود او هم زد بعد سوار کالسکه شده رقتیم گردش کردیم و آمدیم منزل شب هم در بالکن نشسته بودیم صحبت میکردیم پیشخدمتها هم بودند چراغهای الکتریک کنار دریا سفای غریبی داشت کشتیهای بزرگ که میآمدند و میگذشتند تماشا میکردیم يك کشتی بزرگی هم از لندن وارد شد چراغهای الکتریک داشت خیلی تماشا داشت

•• () •• ﴿﴾ سه شنبه نهم ﴿﴾ — () ••

صبح ساعت شش از خواب برخاستیم فخر الملك را احضار فرمودیم آمد قدری روزنامه فرمودیم نوشت چند کاغذ بطهران بین الدوله و خازن اقدس نوشتیم دعاها مان را خواندیم و آمدیم پائین کنار دریا جناب اشرف اتابك اعظم را خواستیم نبود رفته بود بگردش آمدیم کنار دریا بطری زیادی انداختند توی دریا همه را با گلوله زدیم یک بطری را انداختند و ادر وقت نزول با گلوله زدیم حقیقتاً قدری خوب زدیم که خودمان هم خوششان آمد و مردم دست زدند و تمجید کردند بعد آمدیم باطاق وزیر مختار ارژانتین بحضور آمد قدری صحبت کردیم و رفتند ما هم آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار خوابیدیم عصر را سوار شدیم رقتیم به بواقدری گردش کردیم و آمدیم بهوتل کیتان چای خوردیم بعد از صرف چای آمدیم منزل شب را توی مهتابی نشسته بودیم ماهتاب خوبی هم بود چراغهای الکتریک هم جلوه خوبی داشت ندیم السلطان آمد قدری در سهامان را مذاکره فرمودیم بعد فخر الملك آمد آقا سید حسین بصیر السلطنه آمدند ناصر هاپون بود توی بالکن نشسته بودیم صحبت میکردیم الحمد لله خوش گذشت

•• () •• ﴿﴾ چهارشنبه نهم ربيع الثاني ﴿﴾ —

صبح برخاستیم چند کاغذی بطهران نوشتیم و چای خوردیم و آمدیم پائین جناب اشرف اتابك اعظم امروز رفته اند با نوس که دو فروید کشتی برای ماسخر یداری نمایند برای خلیج فارس و حفظ و حراست آن حدود ما هم آمدیم کنار دریا قدری راس رقتیم مؤید الدوله مؤتی الدوله فخر الملك امیر بهادر جنگ سیف السلطان امین حضرت بودند رقتیم تا پیا له کیتان

جائی خوردیم و قدری هلو خوردیم و تقریبی کردیم و باز همینطور زیاد آمدیم تا منزل چند شبه عکس هم انداختیم بعد نهار خوردیم عصر را با وزیر دربار و مستوفی الممالک و فخر المملک بکالسه گشت رفتیم بگردش یوار قتم تا به پارکی رسیدیم اول بویایده شدیم چند شبه عکس انداختیم و قدری راه رفتیم و باز سوار کالسه شدیم دور یوارا گردش کردیم و آمدیم تا پاله کیان که صبح رفته بودیم چون اینجا افتد گردش گاهی ندارد و نسبتاً اینطرف شهر خلوت تر است این است که اغلب اینجا میایم بعد از آنجا آمدیم بمنزل شب هم پیش خدمتها بودند خیلی راه رفتیم بعد از شام هم آمدیم پائین توی رستران راه رفتیم زن وزیر مختار از اینتن بپاردرش بودند صحبت کردیم و خوابیدیم

§۴۰ — ﴿﴾ §۴۰ ﴿﴾ پنجشنبه یازدهم ربیع الثانی ﴿﴾ §۴۰ — ﴿﴾

صبح از خواب برخاستیم دعاها مانرا خواندیم و رخت پوشیدیم و چائی خوردیم چند کاغذ بطهران نوشتیم و تلگرافی هم بجناب اشرف اتابک اعظم نوشتیم و آمدیم پائین قدری کنار دریا راه رفتیم فخر المملک و سیف السلطان بودند دیگر جائی رفتیم همان جلومنزل خودمان راه رفتیم بعد آمدیم اطاق بلیارد قدری بلیارد بازی کردیم و آمدیم بالا اطاق خودمان نهار خوردیم بعد از نهار استراحت کردیم عصر راهم باز آمدیم پائین کنار دریا قدری راه رفتیم حاجب الدوله که رفته بود به بروکسل مراجعت نموده بود شرفیاب شد جناب اشرف اتابک اعظم هنوز نیامده است از قراریکه عرض کردند به هلاندر فته چون خاله هلاندر بخاک بلژیک متصل است بعد آمدیم انطرف هوتل که گل های شبو کاشته اند وزیر دربار آمد موثق المملک بود آقا سید حسین بصیر السلطنه ناصر همایون و غیره بودند خیلی صحبت کردیم وقت مغرب آمدیم بالا اطاق خودمان شام خوردیم مهتاب شب بسیار خوبی بود جلو بالکن خیلی راه رفتیم چون شب جمعه بود آقا سید حسین روضه خواند و بعد خوابیدیم

§۴۰ — ﴿﴾ §۴۰ ﴿﴾ جمعه دوازدهم ربیع الثانی ﴿﴾ §۴۰ — ﴿﴾

صبح برخاستیم لباس پوشیدیم و آمدیم پائین همینطور زیاد تفرج کنان از کنار دریا رفتیم به پاله کیان مستوفی الممالک فخر المملک سیف السلطان امین حضرت همراه ما بودند چائی خوردیم چند شبه عکس انداختیم و بقدر سه چهار هزار قدم پیاده راه رفتیم کنار دریا و تفرج کردیم و بعد آمدیم منزل رفتیم باطاق بلیارد قدری بلیارد بازی کردیم گفتند جناب اشرف اتابک اعظم آمده آمدیم بالا اطاق خودمان اتابک اعظم شرفیاب شد شرح مسافرت خودش را و کشتی که خریده بود عرض کرد بعضی سوقات هم برای ما خریده بود مقبول افتاد خیلی با اتابک اعظم صحبت کردیم سه ساعت بغروب مانده سوار کالسه شدیم با اتابک اعظم رفتیم به تماشای کشتی بسیار کشتی خوبی است تماشا کردیم و اجزا کشتی را معرفی کردند و بعد آمدیم منزل شب راهم کشتی توی دریا آمد جلو هوتل آتش بازی خوبی کرد توی کشتی خیلی تماشا داشت

§۴۰ — ﴿﴾ §۴۰ ﴿﴾ شنبه سیزدهم ربیع الثانی ﴿﴾ §۴۰ — ﴿﴾

صبح رفتیم به پاله کیان قدری کنار دریا تفرج کردیم و پیاده راه رفتیم چائی خوردیم بعد باز همینطور صحبت کنان آمدیم

مزل قدری در اطاق بلیارد بازی کردیم و آمدیم بالا اطاق خودمان نهار خوردیم سه ساعت بیروب مانده کالسه خواستیم ما و امیر بهادر جنگ و فخر الملک و سعد الدوله در کالسه نشسته رقیم بگردش از جلو کور سال گذشتیم جمعیت زیادی بود آمدیم به بوانجیام گردش و تفریح کردیم از دور شهر آمدیم باز به باله کمان قدری هلو و میوه خوردیم کالسه هاراهم مرخص کردیم پیاده کنار دریا صحبت کنان آمدیم تا منزل آفتاب نزدیک غروب بود شعاع قشنگی به آب دریا انداخته بود خیلی تماشا داشت عصری که کنار دریا راه میرقیم دست فخر الملک را گرفته بودیم راه میرقیم و صحبت میکردیم بعد از گردش آمدیم اطاق خودمان شام خورده خوابیدیم

(*) — (یکشنبه چهاردهم) — (*)

صبح از خواب برخاستیم لباس پوشیدیم دطاهامانرا خواندیم چای خوردیم و آمدیم پائین قدری کنار دریا پیاده با حاجب الدوله گردش کردیم و راه رقیم و بعد آمدیم بالا نهار خوردیم دو ساعت بعد از ظهر رقیم به اسب دوانی دو دفعه اسب هارا دوانده بودند دوره سیم بود که ما رسیدیم یکدفعه دواندند بعد اعلیحضرت پادشاه بلژیک آمدند با پادشاه تعارف کردیم آمدند بالا پیش ما نشستند از قراری که پادشاه اظهار داشتند این دوسه روزه بلندن برای احوال برسی و ملاقات اعلیحضرت پادشاه انگلیس رفته بودند چون پسر خاله هستند و میگفتند احوال پادشاه خیلی بهتر و خوب بوده بعد از آنکه پادشاه آمدند دو مرتبه دیگر هم اسب دواندند با جناب اشرف اتابک اعظم و مؤید الدوله و مستوفی الممالک نذر بستیم بعضی هارا بردیم دوره آخر که پنج اسب میدوند چند روزه هم بفاصله گذاشته بودند که در وقت دویدن باید اسب ها از زرده ها بپزند یکی از اسب ها در وقت پریدن از زرده خورد به زرده و چابک سوارش خیلی سخت زمین خورد از قراری که عرض کردند قلم پای چابک سوار شکسته و اسب هم فوراً مرده است بعد از اسب دوانی آمدیم بمنزل

(*) — (دوشنبه پانزدهم ربیع الثانی) — (*)

صبح برخاستیم لباس پوشیدیم آمدیم پائین امروز بناست برویم بشهر بلان کنبرغ جناب اشرف اتابک اعظم بودند عضد السلطنه و عین الدوله بودند نشستیم بکالسه و رقیم تا رسیدیم بر آهه راه آهن باندازه تراموای معمولی بود امروز سعد الدوله دعوت کرده است خود سعد الدوله هم بود مؤید الدوله فخر الملک امیر بهادر جنگ ندیم السلطان بصیر السلطنه بودند نشستیم بر آهه و رقیم اطراف راه همه جازراعت بود بعضی جاها را درو کرده بودند آمدیم اطراف راه هم اغلب دهات و آبادی و عمارت های قشنگ بود از اسناد با پنج یک ساعت تقریباً راه است آمدیم تا رسیدیم بشهر بلان کنبرغ **blenkénberghe** شهر بسیار قشنگی است مثل استاند کنار دریا واقع است گل کاری های بسیار خوب کرده بودند بخصوص گل های لادن زیادی هم رنگ کاشته بودند جلوه خانه هاشان خیلی قشنگ بود جمعیت زیادی هم جمع شده بودند مازا تماشا میکردند شخصی را دیدیم که مطلبی

راجع بود به عین السلطان خیلی جای عین السلطان را خالی کردیم خلاصه رقیم تا وارد هتل کو رسال شدیم بسیار هتل خوبی بود چهار خوردیم بعد از چهار چند کارت پستال خریدیم يك کارت پستال هم نوشتیم بوزیر دربار که امروز همراه ما نیامده بود اظهار مرحمت و احوال پرسى فرمودیم بعد قدری استراحت کردیم جناب اشرف اتابك اعظم با فخر الملك و سایرین رفته بودند گردش شهر و آن بلی که روی دریا زده اند خیلی تعریف میکردند از گل کاری ها و عمارت های قشنگ شهر چهار ساعت بفرودمانده باز سوار کالسکه شده آمدیم تا رسیدیم براه آهن سوار ترن شده آمدیم بمنزل قدری احوالمان بهم خورد ولی الحمد لله زود رفع شد صبح هم وزیر مختار انگلیس که از لندن آمده بود با عیال السلطنه وزیر مختار خودمان بحضور آمدند وزیر مختار انگلیس آمده است که ترتیب رفتن ما را به انگلیس بدهد شب را هم رقیم به کورسال جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار و وزیر مختار انگلیس با مادر کالسکه بودند رقیم به کورسال مجلس کونسری بود جمعیت زیادی مردوزن بودند اما نه بقدری پیرارسال ولی باز دوسه هزار نفر می شدند صندلی گذاشته بودند نشستیم ساز زدند بقدر یک ساعت نشستیم و بعد آمدیم بمنزل و بعد از ساعتی استراحت نمودیم سیف السلطان را هم امروز فرستاده بودیم رفته بود شهر بروژ را تماشا کند عصر که برگشتیم شرفیاب شد تفصیل رفتن خودش را به بروز عرض کرد

(*) - (*) سه شنبه شانزدهم ربیع الثانی (*) - (*)

صبح را قدری آب کارلسباد برای اصلاح مزاج خوردیم قبل از چهار صدر اعظم دولت بلیک داسمت دنایر بازوجه اش بحضور آمدند خیلی آدم عاقل زیرکی بنظر آمد خانواده محترمی هستند خودش هم بسیار قابل و از قرار مذکور اداره وزارت خودش را خیلی خوب منظم دارد و آدم لایقی است قدری با آنها صحبت کردیم و رفتند و بعد آمدیم بالا چهار خوردیم بعد از چهار دو ساعتی استراحت کردیم عصر را سوار شدیم رقیم به هتل کیهان جناب اشرف اتابك اعظم امیر بهادر جنگ فخر الملك سعد الدوله با ما بودند باران هم میبارید چای خوردیم چند نفر دختر از اهالی بلان کنبرغ که دیروز رفته بودیم و ما را ندیده بودند آمده بودند باستاند که ما را ببینند و عکس بپندازند کلاه ملاحی سرشان گذاشته بودند گل سرخی هم برای ما آوردند ترکیب ضربی داشتند بعد آمدیم منزل شب را هم بعد از شام ساعت ده مجلس بالی در همین هتل برای حضور ما ترتیب داده اند و مردمان محترم را دعوت کرده اند آمدیم پاتین جناب اشرف اتابك اعظم بود وزیر دربار مؤید الدوله و فخر الملك و سیف السلطان و سایرین بودند تالار بزرگی که برای بال است پیرارسال هم در همین تالار مجلس بال بود چون هنوز فصل ایجاب نشده و مردم نیامده اند بقدری پیرارسال جمعیت نبود مختار پاشا و صدر اعظم بلیک هم بودند اول رقیم با کنت داسمت دنایر صدراعظم و زنش احوال پرسى کردیم وزیر مختار آرژانتین و زنش هم بودند با آنها هم اظهار مهربانی کردیم بعد آمدیم در بالای تالار که سکوماندی بلندتر از سطح تالار درست کرده و صندلی گذاشته بودند نشستیم سایرین هم در جای

آنها را گرفته نتوانسته بودند فرار کنند یکنفر جلو هتل دیده بود خود را به آب انداخته هر دوی آنها را بیرون آورد جمعیت زیادی جمع شده تماشا میکردند و تحسین زیادی بان مرد کردند که بچه‌ها را نجات داد والا مرد و غرق شده بودند خلاصه بعد از نهار قدری استراحت کردیم بعد برخاسته نماز خواندیم و رقیم کنار دریا قدری راه رقیم و بعد رقیم به تیراندازی کبوتر زنی چند کبوتر زدیم و بعد رقیم از جلو کور سال گذشتیم سیف السلطان را دیدیم توی کوچه راه میرود معلوم شد انگشتر الماسی داشته داده بود درست کنند رفته بود. انگشتر خودش را بگیرد گفتیم سوار شو همراه ما بیا او هم سوار شده عقب سر ما میامد رقیم به هتل کیتان چائی خوردیم و از آنجا پیاده صحبت کنان از کنار دریا میامدیم تا رسیدیم منزل رقیم توی بالکن دریا هم خیلی پائین رفته بود قدری دست ذرع آب رفته بود پائین فخر الملک را دیدیم تنها کنار دریا نزدیک به آب راه میرود بعد که آمد عرض میکرد خیلی خاک نرمی دارد برای پیاده راه رفتن خیلی خوب است خیلی هم با صفاست گوش ماهی جمع کرده بود از قزاقاریکه عرض میکرد دو نفر دختر توی دریا با تور ماهی وا کریونس شکار میکردند فخر الملک خواسته بود تماشا کند تور انداخته بودند که ماهی بگیرند یک خرچنگ بزرگ به تور افتاده بود فخر الملک ترسیده بود بعد پولی داده بود بدخترها که دوباره خرچنگ را اول کرده به آب انداخته بودند خلاصه شام خوردیم بعد از شام آقا سید حسین آمد چون شب جمعه بود روضه خواند حقیقتاً خیلی خوب خواند و خیلی گریه کردیم . بعد خوابیدیم همینکه خوابمان برد در خواب حضرت شاه اولیا صلوات الله علیه را دیدیم باین قسم که جمعی هستند در خدمت حضرت ولایت پناهی من هم هستم شخصی عبا سفیدی آورد مثل آنکه کسی بخرد من خریدم عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد این عباراتن مبارک ببوشانید بعد بمن خلعت مرحمت بفرمائید که از قیامت میترسم فرمودند آسوده باش من تو را شفاعت میکنم انشاء الله . صبح که از خواب برخاستیم فخر الملک را خواستیم و خوابمان را فرمودیم در روزنامه نوشت *

— (جمعه نوزدهم ربیع الثانی) —

صبح برخاستیم و رخت پوشیدیم آمدیم پائین کنار دریا قدری گردش کردیم و راه رقیم چند روز است کشتی دوانی است کشتی های کوچک را میداوندند یک کشتی بزرگ هم ایستاده است هر کدام جلو آمدند یک تیر توپ میاندازد کشتی بادی زیادی روی آب بود تماشا کردیم جناب اشرف آتابک اعظم هم امشب شام را در بروکسل مهمان وزیر امور خارجه هستند بعد از نهار رفتند به بروکسل ما هم آمدیم بالانهار خوردیم . بعد از نهار استراحت کردیم از خواب که برخاستیم در باغچه جلو هتل مشق جنگ شمشیر بود آمدیم صندلی گذاشته بودند نشستیم جمعی بودند مرد و زن زیادی بود مشق جنگ شمشیر کردند فریدون خان پسر میرزا ملک خان نظام الدوله هم چون بلد بود فرمودیم جنگ شمشیر کرد خیلی خوب مشق کرد . بعد رقیم به تیراندازی کبوتر هفت هشت کبوتر زدیم زن

وزیر مختار از این هم بود با برادر و کسانش عشاء میکردند مستوفی الممالک امیر بهادر جنگ فخر المملک شمس المملک بصیر السلطنه همه همراه بودند سیف السلطان هم بعد آمد ما تا فنک خودمان که تازه از انگلیس آورده اند میاد احتیم شمس المملک هم فنکی که هزار فرانک خریده از بلژیک آورده بود میاد احت ما در شصت قدمی دو کبوتر که میرسید هر دو را میزدیم بطوریکه فوراً میمرد ولی فنک شمس المملک اغلب نمیخورد یکی دو تاراهه که زد نمرد و نیفتاد ، بعد از تیراندازی سوار شدیم بکالسه و رقیم برگردش از جلو کور سال گذشتیم رقیم بدکان جواهری یک سنجاق الماس هم خریدیم . بعد سوار شدیم رقیم باز بهمان هتل که هر روز عصر میرویم جانی و قدری میوه خوردیم . بعد آمدیم منزل باطاق بلیارد قدری بلیارد بازی کردیم بعد آمدیم باطاق خودمان موقوف المملک و حاجب الدوله هم رفته بودند بروکسل حاجب الدوله شب برگشت ولی موقوف المملک مانده بود کارهایش را انجام بدهد ساعت یازده هم جناب اشرف آتابک اعظم برگشت آمدیش ما تفصیل رفتن خودش را به بروکسل عرض کردید بعد آتابک اعظم و ف ما هم نشسته بودیم صحبت میکردیم تا یک ساعت از نصف شب گذشته سرادخان هم بود بعد خوابیدیم *

•• () — ﴿﴾ شنبه بیستم ربیع الثانی ﴿﴾ — () ••

صبح ساعت هشت از خواب برخاستیم نمازمان قضا شده بود نماز خواندیم قرآن خواندیم و آمدیم پائین جناب اشرف آتابک اعظم آمدند رقیم اطاق بلیارد بلیارد بازی می کردیم دو فنک دولوله هم که بتوسط دکتر ادکاک از لندن خواسته بودیم آورده بودند یکرا یکصد لیره خریدیم ده لیره هم فشنگش را خریدیم خیلی فنک اعلائی خوبی است رقیم کنار دریا چند تا لیموی ترش آوردند نشانه گذاشتیم اغلب را زدیم بعد آمدیم باطاق خودمان تلگراف و کاغذ زیادی جناب اشرف آتابک اعظم آورد همه را خواندیم خودمان هم چند کاغذ نوشتیم بعد از نهار خوردیم بعد از نهار دو ساعتی خوابیدیم از خواب که برخاستیم کالسه خواستیم و سوار شدیم رقیم از جلو کور سال گذشتیم پارکی بود رقیم پارک بسیار جای باصفائی بود جانی خوردیم و گردش کردیم و از انجبار رقیم با گاریم حقیقتاً خیلی آگاریم خوبیست بعد از آگاریم برلن اول انجاست انواع ماهی ها و مار ماهی ها داشت یک نوع ماهی بود که تا بحال هیچ ماهی ندیده بودیم پششش یک خار سیاهی داشت خودش بشکل عقرب عرض کردند بسیار خطرناک است و زهرش آدم را که بزند فوراً میمیرد خیلی چیز ضریبی بود چون زیر زمین هوای جیبی داشت قدری سرمان گج رفت فوراً آمدیم بالا و سوار کالسه شدیم رقیم بهوئل کیمان جانی نخوردیم دوسه تا هلو خوردیم و آمدیم منزل نمیدانستیم که امشب باید به تار برویم بصیر السلطنه آمد عرض کرد گویا امشب باید به تار تشریف به برید فرستادیم از جناب اشرف آتابک اعظم پرسیدند عرض کرده بودی باید به تار برویم ماهم لباس مشکلی پوشیدیم و ساعت ده رقیم به تار خیلی تار خوبی بود بازی گر ها با لباسهای خوب خیلی فشنگ رقیصدند و بسیار خوب خوانند دیگر بهتر از این نمیدانم خیلی قفل داشت دور کرده بالا رفت دور نماهای فنک داشت صورت دریا و حمامها

یا نورامای خوبی ساخته بودند که بعین مثل خود دریا تا نصف شب نشستیم چون شام نخورده بودیم و گریه مان بود نصف شب برگشتیم بمنزل شام خوردیم الان یکساعت از نصف شب گذشته با فخر الملک و سیف السلطان و بصیر السلطه در بالکن راه میرویم امیر بهادر جنگ هم حالا آمد موج دریا چراغهای آنها عالم ضربی است مردم همه اغلب خوابیده اند بعد از گردش زیاد ما هم خوابیدیم *

— (یکشنبه بیست و یکم ربیع الثانی) — *

صبح از خواب برخاستیم هوا خیلی منقلب بود امروز باد و باران میاید و دریا در کمال سختی در تلاطم است صبح را رقیتم بحمام حمام بسیار بدی بود لا علاج سروتن شوری کردیم و آمدیم بیرون قدری کاغذ بطهران نوشتیم دوسه تلگراف هم از عین الدوله رسیده بود آنها را هم ملاحظه کردیم خیلی محل تمجید بود اداره گمرک انورس هم آمده بودند برای کشتی که خریده بودیم نبریک عرض کردند دسته موزیکی هم آمده بودند پائین عمارت موزیک زدند از جلو پنجره تماشا کردیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار چون دیشب درست نخوابیده بودیم قدری خوابیدیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم دعاها ما را که عقب افتاده بود همه را خواندیم و بعد رقیتم با سب دوانی جناب اشرف آتابک اعظم امیر بهادر جنگ فخر الملک با مادر کالسکه بودند جمعیت زیادی مردوزن بودند چون امروز اعلیحضرت پادشاه باید رسماً بیایند با سب دوانی برای احترام مانیامده بودند دخترشان پرنسس گلانتین آمده بود رقیتم نشستیم پنج دوره اسب باید بدوانند یکدوره را دوانده بودند چهار دوره هم در جلو مادواندند با آتابک اعظم نذر بندی کردیم نمره هشت و چهار را یکمرتبه ما داشتیم یکدفعه نمره دو از ده و نه را بردیم با مستوفی الممالک هم نذر بندی کردیم سیصد فرانک هم از مستوفی الممالک بردیم یکدفعه اسبها را که دواندند تا دفعه دیگر که بدوانند فاصله بود برخواستیم قدری گردش کردیم و رقیتم پیش گلانتین دختر پادشاه برخاسته تعارف کردیم و نشستیم جناب اشرف آتابک اعظم فخر الملک امیر بهادر جنگ با ما بودند نشستیم وزیر دربار هم اینجا آمدند گراندپری که پنجاه هزار فرانک باشد جایزه میدادند خیلی جایزه معتبری بود یک اسب کرنگ را ما انتخاب کردیم یک اسب کهری هم بود دختر پادشاه او را پسند و انتخاب کردند فخر الملک این اسب کرنگ ما را عرض کرد خواهد بود و یکمرتبه دواندند اسب زیادی هم بود با آنکه وقتی دواندند اسب کرنگ بقدری ذرع عقب تر بود معذاهمینکه دوره را دویدند بقدری بجاه ذرع هم از همه اسبها جلو افتاده بود و ما نذر را بردیم ولی نگر رقیتم بعد از اتمام اسب دوانی آمدیم منزل موقوف الملک هم امروز از انورس و بروکسل برگشته بود دوشب مانده بود کارخانه الماس تراشی رارفته بود تماشا کرده بود اسبهای خوب خریده و برای ماسوقات آورده بود مقبول افتاد حالا که یکساعت بشروب مانده فخر الملک را خواستیم و مشغول نوشتن روزنامه است با در کمال شدت میاید و بلوان می بارد دریا هم بی نهایت متلاطم و موج هوا بقدری سرد است حالا که چهارم اسد است بی پالتو بیرون نمیتوان رفت

— () — (دوشنبه بیست و دوم ربیع الثانی) — () —

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم جناب اشرف اتابك اعظم را خواستیم فرمایشات فرمودیم بعد رقتیم پائین قدری گردش کردیم در اطاق بلیارد بلیارد بازی کردیم بعد تیر اندازی کردیم چند تا لیوی ترش نشانه گذاشته با تفك گلوله که تازه خریده بودیم زدیم کنار دریا خیلی گردش کردیم حیوانی دیدیم باندازه قوم سینی گرد بعین مثل زلاتین بود سفید و لطیف و لیز بود حاجب ما و رانداشت ولی بطوری سفت بود که چوب بزحمت باو فرو میرفت خیلی مهو بود حیوان دیگری دیدیم چهار پاره مثل دو تکه گوشت دراز اندام که از وسط بهم بچسبانند قرمز رنگ دهانش در وسط کمرش بود همچو حیوان در آگاریم هم ندیده بودیم میگفتند خیلی هم زنده است میزند فخر الملك بود امیر بهادر جنگ امین حضرت صدق الدوله بودند عکاس باشی هم بود چند شیشه عکس انداخت خیلی تعجب کردیم از این حیوانات دو باره رقتیم بالا بالونهای کملاستیکی هوا کرده با ساجه زدیم یکی را هم با گلوله خیلی خوب زدیم بعد آمدیم اطاق خودمان نهار خوردیم بعد از نهار جوهری آمده بود يك زنجیر ساعت خریدیم يك سنجاق دستمال گردن یا قوت هم برای فخر الملك خریدیم بعد خوابیدیم از خواب که برخاستیم با موق الدوله و امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله رقتیم گردش رقتیم تا رسیدیم به بواز انجا هم گذشتیم رقتیم بهو تل کیمان انجا چائی خوردیم و آمدیم منزل در رستران هو تل خودمان هم قهوه و شیرینی بانان خوردیم قدری احوالمان بهم خورد و امشب راهیج حال نداشتیم وزیر دربار هم رفته بیرون کسل برای بعضی کارها تیکه داشت دکترا لندی آمد حی داد خوردیم قدری حانمان بهتر شد يك فنگراف هم امیر بهادر جنگ پیشکش کرد این فنگراف آوازی میخواند ترک که در سالیان شنیده بودیم بعد از شام هم جناب اشرف اتابك اعظم آمد پیش ما قدری صحبت کردیم بعد خوابیدیم فونسل انورس را فرموده بودیم الماس قرمز رنگ بیاورد امروز آورده بود سه چهار قیراطی مثل گل سرخ بود سه هزار و پانصد تومان میداد الماس دیگر هم هر رنگ آورده بود يك الماس زردی آورده بود مثل گل جانی همان رنگ نوزده قیراط الماس بود الماسهای مختلف الوان هم داشت همه را نماسا کردیم سعد الدوله را هم امشب خواستیم و قرار دادیم فردا صبح را برویم بلان کنبرغ نهار را انجا بخوریم بعد خوابیدیم شمس الملك پای ما را میمالید عرض کرد چرا خودتان را کسل میکنید که الت شما اسباب ناخوشی همه ماها است حقیقتاً صحیح عرض کرد این سفر از خدمات او خیلی راضی هستیم البته باید از همه چه پدری همه چه پسری باشد از خدمات آنها الحق کمال رضایت را داریم

• — () — (سه شنبه بیست و سیم ربیع الثانی) — •

صبح برخاستیم الحمد لله احوالمان خیلی خوب است کسالتی نداریم چائی خوردیم کاغذها تیکه باید بطهران بنویسیم نوشتیم چند تلگراف از طهران رسیده بود نهار هم ملاحظه کردیم شارژ دافر عثمانی هم که باید بحضور بیاید آمد از قراریکه معلوم است دوات عثمانی در بلژیک وزیر مختار را برداشته و بعد از اینهم شارژ دافر خواهد گذاشت علت را بعد خواهیم نوشت خلاصه بعد آمدیم پائین جناب اشرف اتابك اعظم مؤید الدوله مستوفی المعالك موق الدوله فخر الملك

حاجب الدوله شمس الملك عين السلطان همراه ما بودند آمدیم به بلان کنبرغ تفصیل اینجارا در روز قبل که آمده بودیم نوشته ایم در همان هتول سابق نهار خوردیم قبل از نهار رقیم روی پل که روی دریا بسته اند تماشا کردیم چهار صد قدم طول این پل است آخر پل هم جای مدوری است صندلی گذاشته اند جای موزیک قهوه خانه همه چیز دارد چند قطعه عکس انداختیم و آمدیم به هتول بعد از نهار قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم آمدیم براه آهن و الان که چهار ساعت بعد از ظهر است در راه آهن نشسته به استناد میرویم فخر الملك نشسته و روزنامه دوروزه ما را می نویسد شمس الملك هم حاضر است آلم عکس خریده بود از او گرفتیم و کاغذیکه جلد آلم بود بفخر الملك دادیم روزنامه را بامداد یادداشت کند جای عين الدوله حقیقتاً خالی است که اینجاها را تماشا کند غیر از سفر اول فرنگ ماکه حاکم صربستان و بروجر بود و این سفر که در طهران حاکم است همیشه در حضور ما بوده و هیچوقت منفک نشده بهر مأموریتی هم که رفته یکی دو ماه مانده مرتب کرده مراجعت میکرد این است که انس باو داریم و جایش در حضور ما خالی است اگر اینجا بود این شهر را عرض میکرد (مرغ معروف که با خانه خدا انس گرفت) (گریجویش بزنی می زود جای دیگر) هوای بسیار خوبی است الان که ششم اسداست بقسمی سرداست که توی واگن باالو نشسته ایم و سرداست الان در کنار راه دو تا گراز سفید دیدیم از بسکه بزرگ و سفید بود خیلی تماشا داشت تمام مهراسبز و زرداست آمدیم تا رسیدیم منزل

• () • — () • § (چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی) § — () • •

صبح از خواب برخاستیم لباس پوشیدیم چائی خوردیم و آمدیم پائین فخر الملك بود کنار دریا خیلی راه رقیم و گردش کردیم و بعد آمدیم پائین گاری بلپارد قدری بسیار دبازی کردیم و آمدیم بالا اطاق خودمان دندان ساز آمد دندانهای ما را اندازه گرفت و درست کرد نمیدانیم چطور است پیرارسال و امسال در استانبول و کتر کسویل دندان مادر گرفت و گیر دندان ساز افتادیم پیرارسال در کتر کسویل و امسال اینجا خلاصه نهار را امروز مهمان اعلیحضرت پادشاه بلژیک هستیم نیم ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شده رقیم جناب اشرف آنا بک اعظم وزیر دربار موثق الدوله فخر الملك امیر بهادر جنک موثق الملك شمس الملك مهندس الممالک وکیل الدوله امین حضرت سعد الدوله آقاسید حسین خان بودند رقیم پادشاه تادم در استقبال کرده دست دادیم و رقیم توی اطاق دختر پادشاه هم بودند صدر اعظم بلژیک و بعضی از وزرا هم بودند ، رچل دو فرانس ، و زنش هم بودند اینها همان رچل ها هستند که دولت آنها معروف است قدری با پادشاه محبت کردیم و رقیم سر میز ، اعلیحضرت پادشاه دست راست ما و دخترشان دست چپ ما نشسته بودند نهار خوردیم بعد از نهار آمدیم بتالاری که بدریا نگاه میکند منظر بسیار خوبی داشت باز خیلی با پادشاه محبت کردیم حقیقتاً اعلیحضرت پادشاه بسیار مهربان و خوش صحبت و خوش رو هستند بقدریک ساعت هم بعد از نهار محبت کردیم بعد برخاستیم پادشاه تادم کالسکه آمد و دایع کردیم خیلی اظهار تأسف از

رفتن ما از اینجا میگردند بعد از خدا حافظی سوار کالسکه شده آمدیم منزل بقدر دو ساعتی خوابیدیم بعد از خواب که برخاستیم با امیر بهادر جنگ و ندیم السلطان و شمس الملک رفتیم به هتل کمان که وداع آخری هم با آنجا کرده باشیم چائی خوردیم و تفریحی کردیم و آمدیم از دم کور سال گذشتیم و آمدیم منزل شب را هم در این هتل مجلس بالیست شام خوردیم و بعد از شام رفتیم در رستوران مجلس بالی بود جمعی از همان خانها که در هتل هستند و اینجا منزل دارند بودند زنهای تماماً دوتا دوتا يك سرد و يك زن دست همدیگر را میگریختند و میرقصیدند خدا میداند در هر چه حالت که آدم هیچ چیز را بخاطر نمیآورد یاد عین الدوله را کردیم که کاش اینجا بود و این مجلس را تماشا میکرد و لذت فوق العاده میبرد . بعد از تماشای بال رفتیم بالاخانه بصیر السلطنه بود صحبت کردیم شب هم کشیک بصیر السلطنه بود

— (پنجشنبه بیست و پنجم ربیع الثانی) —

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم لباس پوشیدیم امر روز باید از اسناد به کنتراکسویل برویم گفتند دندان ساز حاضر است فوراً حاضر شد و بقدر چرخ و اندازه گرفتن طول کشید تا آخر درست کرد و دید زد الحمد لله دندانها مان خوب شد دندانی هم که ساخته بود خیلی خوب ساخته بود دندان ساز خوبی بود . بعد آمدیم پائین قدری گردش کردیم و باز رفتیم بالانهار خوردیم . بعد از نهار قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم آمدیم پائین اهالی هتل خودمان تمام جمع شده بودند برای وداع دو کشتی بزرگ ژاپنی هم آمده بودند امروز وسط دریا چند تیر توپ انداختند از ساحل هم جواب سلام آنها را داده چند تیر توپ شلیک کردند چائی خوردیم جمعیت زیادی جمع شده بودند دو مقابل جمعیت روزیکه ما وارد شدیم زیاده شده شهر اسناد خودش چهل هزار نفر جمعیت دارد که اهالی خود اینجا و مقیم هستند ولی در تابستانها بواسطه خوشی هوا از اغلب جاها مردم اینجا بیایلاق میآیند از قراریکه عرض کردند هر سال از یکصدالی یکصد و بیست هزار نفر از اطراف و ولایات دیگر برای بیایلاق و تفریح و تماشای آب دریا اینجا میآیند . خلاصه بعد سوار شدیم و آمدیم به گار راه آهن اعلی حضرت پادشاه هم قبل از ما آمده بودند در گار بودند سرباز دسته موزیک بود مارش ایرانی زدند از جلو دسته سرباز گذشتیم . و بعد پادشاه وداع کرده به واگن آمده حرکت کردیم همه جا از میان سبزه و درخت و جاهای با صفا میگذشتیم از شهرها و قصبهها گذشتیم که مرتباً تا کنتراکسویل نوشته خواهد شد انشاء الله فخر الملک موقوف الملک سیف السلطان امین حضرت بصیر السلطنه پیش ما بودند و صحبت میکردیم بعد شب شد چون شب جمعه بود آقا سید حسین آمد روضه خواند شام خوردیم و بعد از شام خوابیدیم

— (جمعه بیست و هشتم ربیع الثانی) —

صبح از خواب برخاستیم دیشب هم الحمد لله خوب خوابیدیم دیشب از خاک بلژیک داخل خاک فرانسه شدیم

مهماندارهای بلژیک هم آمده مرخص شدند جای خوردیم دهها مان را خواندیم باز اطراف راه همه جنب و گاهی جنگ دیده میشود و اغلب آبادی است همینطور میامدیم ترن هم خیلی آرام و خوب حرکت میکرد تا نزدیک ظهر رسیدیم به شهر نانس بین السلطنه وزیر مختار خود مان آمده بود حاکم شهر و اجزا بلدیه حاضر بودند جنرال لانگوا (Langlais) کماندان چهارده هزار نفر قشون فرانسه هم از جانب دولت فرانسه معین پذیرائی ما آمده بودند دکتر شنیدر و موسیو بورگارل (Baugarel) وزیر مختار فرانسه مقیم طهران هم بودند بحضور آمدند اظهار مرحمت و احوال برسی بانها فرمودیم قریب یک ربع ساعت در گار توقف شد بعد باز برای اقتصادیم نهار را هم در ترن خوردیم همینطور میامدیم رودخانه موزل (Moselle) هم همه جا کنار راه همراه و خیلی با صفا و قشنگ بود آمدیم از قصبه دیتل هم گذشتیم شش ساعت بعد از ظهر وارد کنتزکسویل شدیم خیلی خوشوقت شدیم از دیدن کنتزکسویل چون آشنا شده بودیم با یغادر همان هتلی که دو سال قبل منزل داشتیم باز منزل ما را معین کرده اند گل کاریهای خوب جلو هتول کرده اند

(شهر و قصبه هائیکه از استاندا آمدیم تا کنتزکسویل از اینقرار است)

Ostende	Gembloux
Zalbche	Cinez
Bruge	Zennelle
Aeltre	Ilatrivae
Rif du strop	Silramont
Rif de sedeberg	Marlehan
Murelbche Melle	Mant et Martin
Schellebelle	Sonqurz
Alost Nord	BechonConla
Penderleeu	Granoil
Fernath	Sa roche ofmontrgnz
Rif de scharbech	songuzon
Bruscelle	Arrancz
Sa ibulur	spincourt
Ottigine	Bivioncourt

Gondrecourt	Pont st vincent
Fiqnelmont	Bainville
Conflan	Xemillez
Mars la tour	Pierreoitte
Mamblz	Pullignz
Omeitte	Ceintrez
Arnavitte	Clerez
Pagnxs.f.Moselle	Tantonville
Vandiere	Vezelise
Pon á mousson	Praye
Dieulourd	Frenelle la grande
Belleville	Poussaz
Marbache	Mirecoite
Pompey	Razoitte
Tiroird	Remon court
Champigneulles	Ibareville
Nanez	Vittel
Zarville la malgrange	Contrexville
Messein	

§ — (شنبه ياست و هفتم ربيع الثاني) § — § —

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم دعاها مانرا خواندیم جناب اشرف انا بك اعظم احوال نداشت تب کرده بود و پایش درد میکرد رفتم احوال جناب اشرف انا بك اعظم را پرسیدیم بدنهار خورديم دكتر ولو آمد قلب مارا امتحان كرد و عرض كرد احوالتان خيى خوب است الحمد لله دكتر شنيدرم بود بعد قدرى گردش كرديم توى پارک سبك باغ با تميز داده اندرودخانه كه از توى باغ ميگذشت رويش را پوشانيده اند گل كارى كرده اند منظر خوبى دارد رفتم توى دكانها گردش كرديم از قرار يكه موسيو پتل رئيس هوتل عرض كرد سواندوك گراندوشس دلادمير هم چند روز قبل كه در كنتركسويل بوده در همين اطاقها كه ما منزل داريم منزل داشته است خلاصه نهار كه خورديم و گردش كرديم